**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010308**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما مضامین روایت‌های مرتبط با بحث را ذکر می‌کردیم. یکی از مضمون‌هایی که ذکر کردیم این بود که اگر متجر مال نداشته باشد نباید تجارت کند و تجارت با مال یتیم حرمت تکلیفی دارد. بعضی از دوستان می‌گفتند که آیا این روایتی که می‌گوید که تجارت نباید بکند این نمی‌تواند ارشادی باشد، به این معنا که ارشاد باشد به این‌که اگر تجارت کنی ضامن خواهی بود، نه حرمت تکلیفی.

پاسخ مطلب این هست که اوّلاً روایت‌هایی که در این بحث هست یکی از این روایت‌هایش که خیلی روشن است که حرمت تکلیفی نه حرمت وضعی آن و ناظر به ارشاد به ضمان نیست، آن روایت اسباط بن سالم بنا بر یک نقلش. ۳۲۵۳۲. این روایت مفروضش این است که کسی هست وصی هست، وصی می‌خواهد مال یتیم را به تجارت بیندازد و با این مطلب که اگر سودآور بود، سودش برای یتیم باشد. اگر زیان هم بکند، ضامن مال یتیم باشد، ضمن له ماله. بنابراین تضمین مال یتیم را کرده. امام علیه السلام می‌فرمایند که اگر: «إِنْ كَانَ لِأَخِيكَ مَالٌ يُحِيطُ بِمَالِ الْيَتِيمِ إِنْ تَلِفَ فَلَا بَأْسَ بِهِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَلَا يُعَرِّضْ لِمَالِ الْيَتِيمِ.»

مفروض این است که می‌خواهد ضامن باشد، ولی امام می‌گوید دست نزن. آن دست نزن یعنی این‌که تکلیفاً جائز نیست دیگر. این که نمی‌تواند به معنای این باشد که، اصلاً خودش می‌خواسته ضامن بشود ولی با وجودی که می‌خواهی ضامن بشوی نه، دست نزن. خب این یک نکته.

حالا این تعبیر، این روایت البته یک، من عرض کردم از جهت سند، قبلاً یک اشاره‌ای کردم از جهت سندی اشکال دارد، این از جهت سندی روی مبنای متعارف آقایان اشکال دارد که این اسباط بن سالم توثیق صریح ندارد، ولی روی مبنای ما که مشایخ ابن ابی عمیر اینها را تصحیح می‌کنیم جزء مشایخ ابن ابی عمیر است و در فهرست شیخ در طریق به همین اسباط بن سالم ابن ابی عمیر واقع هست که طریق فهرست هم به ابن ابی عمیر صحیح است، بنابر تحقیق، ابن ابی جید در سندش هست، که خب ما ابن ابی جید را تصحیح می‌کنیم. فهرست، صفحۀ‌ ۹۰، رقم ۱۲۳.

علاوه بر آن روایت‌های صحیحۀ دیگری هم داریم که ابن ابی عمیر ازش نقل می‌کند، یکی در بصائر الدرجات، صفحۀ ۴۵۶، حدیث ۷ با سند صحیح از ابن ابی عمیر عن اسباط بیّاع الزطی نقل کرده که این روایت در اختصاص، صفحۀ ۳۰۳ نام راویان به صورت کامل‌تر آمده، محمد بن ابی عمیر عن اسباط بن سالم بیاع الزطّی، خب این یکی.

یکی هم در کافی، جلد ۲، صفحۀ ۴۷۰، رقم ۱ با سند صحیح از ابن ابی عمیر عن اسباط بن سالم نقل شده. حالا غیر از اینها با تعبیر محمد بن زیاد هم از اسباط بن سالم نقل شده که ظاهراً آن هم همین ابن ابی عمیر است، البته آن طریق به محمد بن زیاد-اش قابل اعتماد نیست، حُمید بن زیاد عن محمد بن ایوب عن محمد بن زیاد عن اسباط بن سالم. این محمد بن ایوب را، البته مراد محمد بن ایوب دهقان است، در یک جایی با قید دهقان آمده، ولی این‌که توثیقی چیزی من نتوانستم برایش پیدا کنم. این کافی، جلد ۸، صفحۀ ۳۰۲، رقم ۴۶۰ است، ولی به هر حال تأیید می‌کند همین بحث را که به هر حال ابن ابی عمیر از اسباط بن سالم روایت دارد، بنابراین طبق مبنای وثاقت مشایخ ابن ابی عمیر روایت معتبر است، بقیۀ افراد سند هم بحثی درشان نیست.

ولی حالا، یک متن دیگری اینجا هست ممکن است شخصی آن متن را ممکن است شخصی دلیل بر مثلاً چیز بگیرد، یعنی یک روایت دیگر. این روایت دیگر، روایت ربعی بن عبد الله هست.

«رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي رَجُلٍ عِنْدَهُ مَالٌ لِلْيَتِيمِ فَقَالَ إِنْ كَانَ مُحْتَاجاً لَيْسَ لَهُ مَالٌ فَلَا يَمَسَّ مَالَهُ وَ إِنْ هُوَ اتَّجَرَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ وَ هُوَ ضَامِنٌ.»

شما بگویید که «لَا يَمَسَّ مَالَهُ» می‌خواهد بگوید که ضامن است، کنایه از این است که ضامن است «لَا يَمَسَّ مَالَهُ» چون در معرض این هست که ضامن قرار بگیرد ولی این ضامن بودنش به نحوی نیست که باعث بشود که اگر تجارت کرد ربحش برای یتیم نباشد، مثلاً اینجوری شخصی بخواهد از این عبارت برداشت کند. این خب به آن وضوح آن روایت اسباط بن سالم نیست ولی همین هم ظاهرش حرمت تکلیفی است با یک توضیحی که. آن این است که اصلاً ببینیم که در چه جایی بحث حکم ارشادی مطرح می‌شود؟ ببینید ما مثلاً روایتی که گفته لا تبع ما لیس عندک. آقایان می‌گویند لا تبع ما لیس عندک ارشاد به این هست که معامله با شیءای که انسان مالکش نیست باطل است. بطلان معامله با غیر مملوک و اشتراط ملکیت در صحت معامله.

چطور این روایت یک همچین ظهوری پیدا می‌کند؟ به دلیل این‌که نوعاً شخصی که می‌خواهد یک معامله‌ای را بکند در صدد این هست یعنی هدف و غرضش از معامله این هست که می‌خواهد ترتیب اثر بدهد، صحت معامله هدفش و انگیزه‌اش از انجام معامله با این حاصل می‌شود که آن معامله صحیح باشد و امثال اینها. بنابراین لا تبع ما لیس عندک کأنّ می‌خواهد بگوید آقا شما با انجام معامله بر ما لیس عندک به آن هدفت نمی‌رسی. اشاره به این هست کسی که دارید یک هدفی را دنبال می‌کنید این راه رسیدن به آن هدف نیست. خب آنجا عیب ندارد، یک شخصی ما. در ما نحن فیه هم اگر لا یمس ماله را ما کنایه از این قرار بدهیم که معامله فاسد است خب عیب ندارد، اشکال ندارد ما کنایه از. ولی فرض این است که معامله بر فرض سودآوری صحیح است، و الربح للیتیم. آن که به اصطلاح فساد هم اگر باشد در فرض زیان آوری هست و فوقش مثلاً ضمان را به این معنای ارشاد به فساد معامله بگیریم. اینجور نیست که علی ای تقدیر شخص به هدفش نرسد. نه به هدفش می‌رسد. بنابر یک مطلب به هدفش می‌رسد، بنا به یک چیز دیگر به هدفش نمی‌رسد. اگر معامله زیانبار باشد. و به خصوص خیلی وقت‌ها هم شخصی که برای یتیم می‌خواهد معامله کند، عمدتاً به امید سودآوری‌اش هست که معامله می‌کند. آن هدف اصلی که از این معامله انتظار دارد و آن هست که ان شاء الله این معامله سودآور است و من به این سود می‌رسم، یعنی کاری می‌کنم که یتیم به این سود برسد. اینجا اگر شارع مقدس در ظرف سودآوری حکم به صحت معامله کرده باشد. لا یمس ماله نمی‌تواند معنایش این باشد دیگر. یعنی لا یمس ماله در جایی ارشاد می‌تواند باشد که شما به آن هدفتان نمی‌رسید. ولی اینجا به آن هدفی که، در بعضی صورت‌ها که به هدف می‌رسد به خصوص صورتی که اصلاً معامله را به امید رسیدن به آن صورت انجام می‌دهی. اینجا دیگر نمی‌شود این را ارشادی گرفت. اگر گفتند لا یمس ماله یعنی این‌که اصلاً دست نزن و می‌شود حرمت تکلیفی.

شاگرد: ببخشید این نکته‌ای که احتمال تلف شدن مال این با تکلیفی بودن بیشتر سازگار نیست، یعنی این هم می‌شود گفت ان کان مال، می‌گوید اگر مالی دارد که آن هستش، این می‌تواند تایید این باشد که تکلیفی هست؟ ارشادی؟

استاد: نه حالا فرض کنید اگر شارع مقدس اصلاً معامله را تنفیذ نکرده باشد. این می‌گوید که شما، ببینید معامله را که انجام می‌دادند عملاً مال را تحویل طرف می‌داد. این تحویل طرف که می‌داد زمینۀ تلف شدن خارجی مال هم وجود داشت. اینجور نیست که اگر، تازه حکم به بطلان معامله هم بشود خیلی وقت‌ها طرف حاضر نیست پس بدهد. این‌که ما می‌گوییم ضامن هست، ضامن به این معناست که باید، اگر توانستی برو پول از آن طرف بگیر، نتوانستی باید خودت پول را بده. اگر به‌طور کامل معامله باطل اعلام شده بود اشکال نداشت لا یمسّ ماله. لا یمسّ ماله به این معنا باشد که شما می‌خواهی یک معامله‌ای صحیح سر بزنی، این معامله صحیح نخواهد بود. ارشاد به فساد معامله در لا یمس ماله اشکال ندارد. ارشاد فساد علی ای تقدیرٍ. ولی ضمانی که ما می‌خواهیم بگوییم این ضمان چیزی نیست که، مشکل در این است که ارشاد به ضمان نمی‌تواند باشد. و الا ارشاد به فساد ذاتاً اشکال ندارد. ولی اینجا چون اوّلاً معامله بنابر بعضی فروض تصحیح شده، طبیعتاً ارشاد به فساد نخواهد بود. و الا آن نکته به تنهایی کافی نیست برای، ممکن است شارع مقدس از این جهت گفته اگر مال نداری مثلاً. اگر مال داشته باشی.

البته یک نکته‌ای اینجا وجود دارد و آن این است که اگر طرف مال داشته باشد چون شارع مقدس اجازه داده باشد که این را قرضاً بردارد. آن مال داشتن و مال نداشتن تأثیر در این‌که ربح برای کی هست و اینها داشته باشد. مالداری و مال نداری نه در ضامن بودن و ضامن نبودن اثر دارد. آن خیلی روشن نیست که این مالداری در کدام قسمت از این تأثیر دارد.

شاگرد: تأثیر داشته باشد که در این ؟؟؟ اگر تأثیر داشته باشد

استاد: خب همین را می‌گویم دیگر. می‌گویم این ممکن است این‌که شارع گفته که اگر مال نداشتید دست نزن، این مفهومش این است که اگر مال داشتی می‌توانید دست بزنید. توانستن دست زدن می‌تواند به اعتبار این باشد که می‌تواند قرض بردارد.

شاگرد: وقتی از این ؟؟؟

استاد: یعنی معنایش این هست که اگر مال داشته باشد، معامله فاسد است، حالا منهای آن قرینه‌ای که من ذکر می‌کردم، آن را کنار بگذارید. اگر مال نداشته باشد معامله فاسد است، ولی اگر مال داشته باشد معامله صحیح است به خاطر این‌که من می‌توانم قرض بردارم و وقتی قرض بردارم معامله صحیح است.

شاگرد: باعث می‌شود ربح به یتیم

استاد: نه، ربح دیگر طبیعتاً بر یتیم نخواهد بود. مفهوم جمله ممکن است این مفهوم نسبت به الربح للیتیم هم باشد. یعنی ان هو اتجر به مربوط به جایی هست که لیس له مال. اگر جایی که مال داشته باشد تجارت کند ربح برای خودش است. یعنی مفهوم جمله این هست که اگر در حالی که مال دارد تجارت کند نه ربح مال یتیم است، البته ضمان که هست. ضمان به دلیل این‌که مثلاً می‌تواند قرض بردارد و این مفهومش نسبت به الربح للیتیم باشد، نه نسبت به لیس له مال و هو ضامن.

شاگرد: فقط باید خصوصاً به آن باشد

استاد: در این فرضی که ما بگوییم طرف می‌تواند قرض بردارد. البته ممکن است شخصی بگوید اگر مال

شاگرد: ؟؟؟ داشته باشد؟ نداشته باشد؟

استاد: خب گفتم. اگر کلمۀ الربح للیتیم نبود می‌توانست، اگر او نبود. می‌گوییم چون الربح للیتیم هست بنابراین ارشاد به فساد نخواهد بود. ما با همین تکیه داریم می‌گوییم.

آن که بود بحث این بود که آیا ارشاد به ضامن بودن می‌تواند باشد یا نه؟ ما می‌گفتیم ضامن بودن هدف معامله نیست. هدف معامله این است که معامله صحیح باشد. وقتی آن سودآوری معامله را شارع حکم کرده که بهش اگر بر فرضی که سود باشد حاصل بشود پس بنابراین ارشاد به فساد معامله ممکن است بشود این تعبیرات، ولی به شرطی که شارع تعبیر نکرده باشد که معامله صحیح است. ارشادی بودن، آن چیزی که می‌تواند ارشاد به او باشد در روایت معنا ندارد، آن چیزی که در روایت ممکن است معنا داشته باشد ارشاد به آن نیست، خلاصۀ عرض ما.

دستۀ بعدی که من دستۀ بعدی را جواز اقتراض ولی للایتام، دو تا روایت ذکر کرده بودم یک چند تا روایت جانبی دیگری هم در مورد جواز اقتراض ولی للایتام هست که اشاره‌اش مفید هست. یک این هست که اوّلاً در این‌که گفتیم ولی می‌تواند برای ایتام بردارد خب ما عرض کردیم که با توجه به روایات دیگر این را باید بگوییم ولی‌ای که ملی هست، ولی ولی‌ای که ملی نباشد آن نمی‌تواند اقتراض برای یتیم کند. در مورد یتیم درست است، اقتراض ولی برای یتیم مشروط هست که آن ولی مال داشته باشد. ولی در مورد جایی که غیر یتیم هست، بچۀ معمولی، آیا پدر می‌تواند مال فرزند را قرض بردارد، از روایات استفاده می‌شود که پدر اگر معسر هم باشد حق اقتراض دارد. این مطلب را مرحوم محقق کرکی در جامع المقاصد تصریح کرده، می‌خواستم بگردم ببینم قبل از محقق کرکی کس دیگری هم فرصت نکردم این بحث را بگردم. مرحوم محقق کرکی در جامع المقاصد در ذیل مطلبی که اگر ولایت و ملائت منتفی شود آن عبارت، عبارتش را هم قبلاً خواندم. در قواعد دارد لو انتفیٰ احدهما، یعنی ولایت و ملائت ضمن و الربح للیتیم. که اگر ولایت نباشد یا ملائت نباشد ربح برای یتیم هست. ایشان آنجا دارد می‌گوید یستثنی من ذلک الاب و ان کان معسراً. اب استثناء می‌شود ولو.

این‌که اب استثناء می‌شود از روایات استفاده می‌شود که اب می‌تواند ولو معسر باشد مال نداشته باشد قرض بردارد. وقتی قرض برداشت ضامن هست، چون قرض هم معنایش ضمان است، ولی ربح دیگر برای خود پدر هست. این را، حالا من یکی دو تا روایتی که در این مورد هست بخوانم، یکی از اینها صحیحۀ، یک روایتش را می‌خوانم بقیه‌اش را آدرس می‌دهم. در صحیحۀ علی بن جعفر، معتبرۀ علی بن جعفر که رقم ۳۲۵۶۲ هست این هست، عدة من اصحابنا، در قرب الاسناد،

«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ،»

خب بحث سندی‌اش که گذشت:

«قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ، يَأْخُذُ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا بِإِذْنِهِ،»»

پدر در چند صورت می‌تواند از مال فرزند بردارد. یکی این‌که فرزند اذن بدهد که خب آن روشن است.

«أَوْ يُضْطَرُّ»

شاگرد: فرزند می‌تواند اذن بدهد؟

استاد: پدر می‌تواند از مال فرزندش بردارد در چند صورت، یکی این‌که فرزند اذن بدهد که خب طبق قاعده است.

شاگرد: فرزند فقیر باشد؟

استاد: نه اذن بدهد. اجازه بدهد دیگر، کسی که الا باذنه. هر کسی به دیگری اجازه بدهد خب می‌تواند از مالش تصرف کند، آن طبق قاعده

شاگرد: آن توانایی اذن ندارد. کلامی ندارد

استاد: نه من مال ولده اینجا مفروضش این نیست که بچه صغیر است. حتی این دیگر مال چیز را هم، اختصاص ندارد به مال صغیر.

شاگرد: شامل ؟؟؟

استاد: صغیر هم می‌شود ولی این‌که حالا، یعنی در جایی که اذنش کفایت می‌کند. اطلاق ندارد. می‌گوید پدر از مال. مال ولد صغیر فرض نشده. نه حالا آن چیزی که هست مال ذیلش هست.

«أَوْ يُضْطَرُّ فَيَأْكُلُ بِالْمَعْرُوفِ،»

پدر اگر مضطر باشد حق دارد از مال فرزندش برادر به مقدار معروف و قرضاً هم نیست، می‌تواند بردارد. این تفاوتی بین پدر و مادر در اینجاست که پدر می‌تواند در ظرف اضطرار به مقداری که رفع اضطرار بشود از مال فرزند بردارد.

«أَوْ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ حَتَّى يُعْطِيَهُ إِذَا أَيْسَرَ،»

فرض کرده که معسر است، «حَتَّى يُعْطِيَهُ إِذَا أَيْسَرَ».

بعد می‌گوید حق دارد قرض بردارد «حَتَّى يُعْطِيَهُ إِذَا أَيْسَرَ»، پدر حق قرض برداشتن آن هم اصلاً شرطش می‌گوید، تصریح می‌کند. این چیزی که مرحوم جامع المقاصد هست اشاره و ان کان معسرا از همین روایت و روایت‌های دیگری که حالا من فقط آدرس‌هایش را بدهم شما مراجعه کنید، روایت‌های متعددی هست که پدر حق دارد از مال بچه قرض بردارد.

شاگرد: این یضطر دیگر لازم نیست برگرداند؟

استاد: نه آن برگرداندن دیگر ندارد. آن در ظرف اضطرار، این با مادر فرق دارد. در روایات این فرق بین پدر و مادر گذاشته که پدر در برداشتن از مال فرزند قرضاً لازم نیست ولی مادر قرضاً فقط می‌تواند. مادر اگر بخواهد بردارد قرضاً باید قرضاً بردارد و باید برگرداند. ولی پدر جایی که اضطرار داشته باشد می‌تواند بردارد.

روایت‌های دیگر ۳۲۵۶۵، ۳۲۵۶۷، ۳۲۵۶۸، روایت‌های متعدد هست که ازش استفاده می‌شود که پدر حق دارد از مال فرزند قرضاً بردارد و هیچ، حالا این‌که من روایت علی بن جعفر را خواندم که تصریح دارد که در ظرف اعسار می‌تواند بردارد. آنهای دیگر اطلاقش اقتضاء می‌کند که چه معسر باشد چه معسر نباشد بتواند بردارد.

شاگرد: علت این‌که اشاره نکرده، فرض این‌که پدر ملی باشد و در آنجا هم پدر می‌تواند قرض بردارد آن که معلوم نیست پدر ولی باشد یعنی در صورتی که بچه صغیر باشد خب پدر ولی‌اش است، اما اگر بچه دیگر از سن بلوغش گذشت، دیگر پدر ولی‌اش نمی‌شود در نتیجه ادلۀ عامی که در مورد جواز استقراض ولی ملی از مال مولیٰ علیه دیگر در مورد پدر نمی‌آید.

استاد: نه، اطلاق این روایت اقتضاء می‌کند که پدر چه ولی باشد چه ولی نباشد، ما یک دلیل عامی نداریم که در مورد ولی شرط کرده باشد حتماً لا یجوز للولی ان یأخذ الا اذا کان ملیاً. یک همچین دلیلی نداریم. آن روایاتی که من در آن جلسه هم عرض کردم اصلاً آن روایت‌هایی که اقتراض الولی للیتیم فرضش این است که پدر نیست دیگر، یتیم است. ما اصلاً دلیلی نداریم که در مورد پدر، پدری که ولی هست اگر بخواهد مال بردارد باید مشروط باشد به ملائت.

شاگرد: نه اصلاً در مورد جواز ملائت، در جواز قرض در صورت ملائت دلیل داریم؟ در مورد پدر یا نه؟

استاد: نه آن هم نداریم. خب همین اطلاقات این می‌گیرد دیگر.

شاگرد: نه آخر مسأله این است بود که محقق کرکی و ان کان داشتند.

استاد: نه، آن‌که قدر متیقن، آن مفهوم دارد دیگر، چیز است، اولویت دارد، وقتی در ظرف اعسار بتواند قرض بردارد در ظرف چیزش که روشن‌تر است دیگر، آنش که واضح‌تر است.

حالا روایت‌های دیگر که اطلاق، من دیگر آن روایت‌ها را نیاوردم، آنها را مراجعه کنید. روایت‌های دیگر البته خیلی‌هایش موردی است، مثلاً در مورد جاریه است، می‌گوید جاریه را می‌تواند برای خودش بردارد، البته چیز کند، به اصطلاح یقوم علی نفسه، حالا یا برای خودش بردارد یا بفروشد.

شاگرد: گفتند پسرش به او نفقه می‌دهد

استاد: آن نفقه می‌دهد آن یعنی این‌که آن بحث دیگر است. آن حق برداشتن ندارد، آن جایی هست که خب در واقع فقر ندارد و امثال اینها. آن حالا یک بحث دیگر است. این یک مطلب.

مطلب دیگر این‌که چند تا روایت دیگر داریم، این روایت‌ها ازش استفاده می‌شود که حالا من اوّل روایت را بخوانم تا بعد آن چیزی که ازش استفاده می‌شود را عرض کنم. یکی روایت احمد بن محمد بن ابی نصر که ۳۲۵۴۴ است. این روایت در سندش سهل بن زیاد هست که ما تصحیحش می‌کنیم.

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام زفَيَحْتَاجُ‏ إِلَيْهِ‏ فَيَمُدُّ يَدَهُ فَيَأْخُذُهُ وَ يَنْوِي أَنْ يَرُدَّهُ فَقَالَ لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَأْكُلَ إِلَّا الْقَصْدَ و لَا يُسْرِفُ فَإِنْ كَانَ مِنْ نِيَّتِهِ أَنْ لَا يَرُدَّهُ عَلَيْهِمْ فَهُوَ بِالْمَنْزِلِة الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى‏ ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً.»

«إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً»: ما عرض کردیم این تعبیرات که غاصب مال باشد نمی‌گیرد. ولی در آن نخوابیده که حتماً ولایت نسبت به ایتام داشته، ولایت حفظ مال ایتام را این دارد، این ولایت حفظ مال از این در می‌آید ولی ولایت نسبت به خود یتیم ولی یتیم باشد در آن نخوابیده. و این روایت می‌گوید در ظرف احتیاج می‌تواند بردارد و ینوی عن یرده. این در واقع یک نوع قرض چیز هست، یعنی نیت به قرض، قرضاً بردارد. کسی که «يَنْوِي أَنْ يَرُدَّهُ» این معنایش این است، کسی که ولی هم نباشد ولی ولایت بر مال داشته باشد، احتیاج داشته باشد می‌تواند در ظرف احتیاج این را بردارد. البته به مقدار،

«لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَأْكُلَ إِلَّا الْقَصْدَ و لَا يُسْرِفُ»

به مقداری که احتیاج دارد و نیاز دارد. که از این جمع بین این روایات و روایات دیگر استفاده می‌شود که احد الامرین کافی هست برای این‌که بتواند قرض بردارد. یا مال داشته باشد که بتواند در صورتی که مال بچه را بپردازد، ملی باشد، یا محتاج باشد. احتیاج داشته باشد از باب احتیاج می‌تواند. البته به مقدار الا القصد، آن مقداری که رفع احتیاجش بشود و امثال اینها.

و این در تفسیر عیاشی که ظاهرا همین روایت هست،

«عن أحمد بن محمد قال‏ سألت أبا الحسن علیه السلام»

این احمد بن محمدش علی القاعده همین احمد بن محمد بن ابی نصر است، که روایت بعدی اینجاست.

«عن أحمد بن محمد قال‏ سألت أبا الحسن علیه السلام عن الرجل يكون في يده مال لأيتام- فيحتاج فيمد يده‏ فينفق‏ منه عليه و على عياله- و هو ينوي أن يرده إليهم أ هو ممن قال الله: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى‏ ظُلْماً» الآية قال:

لا و لكن ينبغي له ألا يأكل إلا بقصد و لا يسرف-»

بیش از حدی که احتیاج دارد آن حق ندارد بردارد.

این ینبغی یعنی قانونش این هست، ا‌ینجا، لزوم ازش استفاده می‌شود.

شاگرد: حداقل، اوسع از حداقل نیست ؟؟؟ اسراف ندارد

استاد: حالا حداقل مورد احتیاج را شاید لازم نباشد که کمتر از آن بگوییم چیز هست ولی متعارف، بالمتعارف نخواهد خارج از متعارف باشد. یعنی متعارف کسانی که احتیاج دارند، متعارف احتیاج‌دارها، خود آن متعارف احتیاج‌دارها، خودش یک مقدار مفهوم، یک مقدار مشکک است.

شاگرد: خب این می‌شود اسراف بکند؟ یعنی تا وقتی که احتیاج هست که اسراف معنا ندارد. احتیاج باید رفع بشود تا اسراف بشود دیگر.

استاد: نه، بحث سر این هست که مقداری که برمی‌دارد حداقل را بردارد یا نه، حداقل را لازم نیست، بیشتر از حداقل هم ممکن است، ولی چیز نباشد. آخر بین اسراف و حداقل یک حد وسطی هست. بحث سر این حد وسط‌هاست دیگر. این هم این روایت.

در ادامۀ روایت: «قلت له: كم أدنى ما يكون من مال اليتيم إذا هو أكله- و هو لا ينوي رده حتى يكون يأكل في بطنه نارا»

حالا اگر نمی‌خواهد رد کند او چقدر می‌تواند بردارد؟ می‌گوید این که نمی‌خواهد رد کند هیچی.

«قال: قليله و كثيره واحد- إذا كان من نفسه و نيته أن لا يرده إليهم.»

با نیتی که می‌خواهد رد کند یعنی قرضا می‌تواند بردارد. این‌که می‌خواهد بخورد، اکلا لماً آن نه، آن دیگر جایز نیست، قلیلاً کان او کثیراً.

یک روایت دیگری که هست، صحیحۀ عبد الرحمن بن حجاج هست که آن هم ظاهراً ناظر به همین هست که البته آن به روشنی اینها نیست ولی ظاهراً آن هم ناظر به همین هست که این کاری که، چون یک نوع اطلاق مقامی دارد که شاید آن اطلاق مقامی ازش جواز هم استفاده بشود. حالا روایت را بخوانم، آن هم صحیحۀ عبد الرحمن بن حجاج عن ابی الحسن علیه السلام. این از جهت سندی خیلی روشن‌تر از آن روایت احمد بن محمد بن ابی نصر است. آن سهل بن زیاد در سندش است، خب ممکن است کسی قبول داشته باشد، قبول نداشته باشد. روایت عبد الرحمن بن حجاج، این را من دیروز هم یادداشت کرده بودم نخواندم به خاطر همین‌که خیلی دلالتش روشن نیست بر آن معنایی که دنبالش هستیم. ولی به قرینۀ روایت‌های دیگر ظاهراً این هم در مقام جواز است. حالا روایت را می‌خوانم.

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فِي الرَّجُلِ يَكُونُ‏ عِنْدَ بَعْضِ‏ أَهْلِ‏ بَيْتِهِ‏ مَالٌ لِأَيْتَامٍ فَيَدْفَعُهُ إِلَيْهِ»

یک مالی هست برای بعضی ایتام دست بعضی از فامیل‌هایش است. آن کسی که مال دستش است این را به این دفع می‌کند، در اختیار این قرار می‌دهد. خب پیداست مجاز بوده اینها همه یدها، یدهای غاصبانه نیست. ولی این‌که حالا دفع به این می‌کند، این کافی نیست برای این‌که این ولی بشود، حالا آن بنده خدا بعض اهل بیته ممکن است آن هم ولی بوده، ولی این که به آن پول داده می‌شود در این نخوابیده که، خب پیداست به هر حال مجاز بوده.

«فَيَأْخُذُ مِنْهُ دَرَاهِمَ يَحْتَاجُ إِلَيْهَا وَ لَا يُعْلِمُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ الْمَالُ لِلْأَيْتَامِ أَنَّهُ أَخَذَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ شَيْئاً»

به آن بنده خدایی که پول دستش بوده و آن داده نمی‌گوید که از این پول برداشتم.

شاگرد: عنده اوّلی

استاد: آن اوّلی، کان عنده المال، اوّل قبلاً عنده المال. این علی القاعده آن بنده خدا ولی بوده، آن وصی بوده ولایت داشته این داده به این چون این بهتر می‌توانسته حفظ کند امثال اینها در اختیار این گذاشته که این حفظ کند. این هم احتیاج پیدا کرده خورده. ولی خورده خب نمی‌توانسته به او بگوید که ما این چیز را خوردیم.

می‌گوید: «وَ لَا يُعْلِمُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ الْمَالُ لِلْأَيْتَامِ أَنَّهُ أَخَذَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ شَيْئاً ثُمَّ تَيَسَّرَ بَعْدَ ذَلِكَ»

بعد از این مال پیدا کرد. سؤال البته از یک جهت دیگری است. می‌گوید حالا که مال پیدا کرد این را به کی بدهد؟ به آن وصی بدهد؟ یا این بچه‌ها که الآن بزرگ شدند، خود بچه‌ها بدهد، حالا هم که می‌خواهد بدهد، بگوید که من مالتان را بلند کردم، حالا دارم چیز می‌دهم یا به عنوان صله همینجوری می‌خواهد یک خدمتی به آنها بکند و امثال اینها. حضرت می‌فرماید که مال را برسان، حالا آنها، بقیه‌اش دیگر مهم نیست. مال به این صاحبش رسیده بشود اما این‌که حتماً خودش هم تعیین کند. یعنی لازم نیست آبروی خودش را به یک معنا ببرد، چون به هر حال مال برداشتن حتی اگر مال مجاز هم باشد بالأخره یک نوع کسر شأن برایش هست دیگر که یک مقداری هم از این مال خورده، حالا دارد چیز می‌کند. می‌گوید نه آنش لازم نیست. من این را می‌خواهم بگویم البته این روایت ناظر به یک جهت دیگری هست، یعنی ناظر به این نیست که آن اخذی که کرده مجاز بوده یا مجاز نبوده. ولی هیچ اشاره نشده که این اخذش غیر مجاز بوده دیگر تکرار نکند. شاید اطلاق مقامی این روایت اقتضا می‌کند کأنّ آن اخذی که کرده مجاز بوده، امام هیچ تذکری نداده که این غیر مجاز هست. ممکن است شخصی البته بگوید چون معلوم بوده نامجاز هست، سؤال از این حیث نبوده. این خب مال غیر دستش بوده کأنّ حق ندارد از مال غیر بردارد و بخورد و امثال اینها. ممکن است کسی در اطلاق مقامی این شبهه بکند. ولی این در کنار سایر روایات دیگر به این معنا باید گرفت. و الا اگر خود این روایت به تنهایی بود شاید نمی‌شد ازش استشهاد کرد که شخصی که مال در اختیارش هست بتواند از این مال بردارد. ولی با توجه به سایر روایاتی که اجازه داده که این مال را بردارند این را هم ظاهراً می‌توانیم اینجوری معنا کنیم.

شاگرد: این عبارت از امام نقل شده که فان هذا من السرائر اذا کان بنیته

استاد: حالا صبر کنید.

«أَيُّ ذَلِكَ خَيْرٌ لَهُ أَ يُعْطِيهِ الَّذِي كَانَ فِي يَدِهِ أَمْ يَدْفَعُهُ إِلَى الْيَتِيمِ وَ قَدْ بَلَغَ وَ هَلْ يُجْزِئُهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى صَاحِبِهِ عَلَى وَجْهِ الصِّلَةِ وَ لَا يُعْلِمُهُ أَنَّهُ أَخَذَ لَهُ مَالًا فَقَالَ يُجْزِئُهُ أَيُّ ذَلِكَ فَعَلَ إِذَا أَوْصَلَهُ إِلَى صَاحِبِهِ»

باید به صاحبش برساند حالا آن وصی بدهد، وصی می‌داند به صاحبش برساند یا خودش مستقیم به صاحبش برساند، علی ای تقدیر باید از یک راهی این به آن صاحبش رسیده بشود. حالا مستقیم، غیر مستقیم، مهم این است.

«فَإِنَّ هَذَا مِنَ السَّرَائِرِ»

این‌که مال را بردارد این از امور پنهانی است که خدا مأمور نکرده این سرائر را آشکار کند. یعنی وظیفه ندارد که بگوید که فإنّ هذا من السرائر یعنی لا یجب علیه الاعلام انه اخذ له مالاً. این اعلام واجب نیست. حالا آیا محرّم بوده این حرام را لازم نیست. به هر حال این یک نوع امری هست که اگر هم. عرض کردم اگر این جائز هم باشد یک نوع سبکی برای شخص هست و واجب نیست شخص خودش را کوچک کند بگوید که من مال شما را هم برداشتم حالا دارم عوض آن مال این را به شما پرداخت می‌کنم و امثال اینها. «فَإِنَّ هَذَا مِنَ السَّرَائِرِ» یعنی من الامور الذی لا یجب ابرازه، لا یجب اعلامه.

«إِذَا كَانَ مِنْ نِيَّتِهِ إِنْ شَاءَ رَدَّهُ إِلَى الْيَتِيمِ إِنْ كَانَ قَدْ بَلَغَ عَلَى أَيِّ وَجْهٍ شَاءَ»

می‌گوید که این شاید باز با این تعبیر مؤید این باشد که یعنی جائز بوده. می‌گوید اگر از اوّل نیتش این بوده که برگرداند این کأنّ مجاز بوده. ولی اگر از اوّل نیت برگشت نداشته، نیت برگشت نداشته این کأنّ گناه مرتکب شده امثال اینها.

شاگرد: در این صورت از سرائر نیست؟

استاد: نه، یعنی کأنّه می‌خواهد

شاگرد: استصحاب منقطع است

شاگرد: استقراض همان اطلاق مقامی است

شاگرد: ؟؟؟ حرام است

استاد: دیگر این است تعبیر، حالا ببینید شما. من می‌خواهم حالا این را به هر حال معنا کنم که امام در مقام تجویز است ولو به اطلاق مقامی. ولی حالا کسی قبول

شاگرد: بیانش احراز نیست

استاد: «وَ إِنْ لَمْ يُعْلِمْهُ أَنْ كَانَ قَبَضَ لَهُ شَيْئاً وَ إِنْ شَاءَ رَدَّهُ إِلَى الَّذِي كَانَ فِي يَدِهِ»

می‌گوید می‌تواند به آن صاحبش برگرداند، می‌تواند به این بنده خدایی که چیز بوده به آن برگرداند. یعنی می‌گوید مهم این نیست که مستقیم برود به آن بچه بدهد، یا به این بدهد به آن بدهد. اینهایش مهم نیست. این هست که به آن صاحب، آن کسی که اختیار این مال در اختیارش بوده به هر حال باید به آن صاحب مال برسد. بله اگر آن صاحب مال الآن غائب است. دیگر کاملاً می‌تواند به این بدهد و اینها.

« وَ قَالَ إِنْ كَانَ صَاحِبُ الْمَالِ غَائِباً فَلْيَدْفَعْهُ إِلَى الَّذِي كَانَ الْمَالُ فِي يَدِهِ.»

اگر آن صاحب مال اصلی که آن بچه‌هایی که الآن بالغ شدند غائب هستند به این می‌تواند.

یعنی ولایت این شخص هنوز باقی است. یعنی مفروض البته اینجور گرفته که یعنی در جایی که صاحب مال الآن موجود نیست باید به این تحویل بدهد. دیگر نمی‌تواند منتظر بشود که صاحب مال برگردد و اینها. نه، باید به همین تحویل بدهد قضیه تمام بشود.

شاگرد:‌ اختصاص به یتیم هم ندارد، در مورد هر کسی نباشد یک ولی دارد که مالش را باید بدهد

استاد: حالا آن بله. حالا این بحثش موضوعش یتیم است دیگر. ولی حالا اصل این‌که انسان مال غیر وقتی دستش هست، وقتی نمی‌تواند به خودش ایصال کند باید به ولی‌اش بدهد دیگر. این هم یک روایت.

روایت دیگر، روایت علی بن مغیره است، ۳۲۵۱۱. این روایت هم ازش می‌گوید، عن علی بن مغیرة، من حالا الآن بحث سندی‌اش مراجعه نکردم، فکر کنم سندش را نشود تصحیح کرد. ذبیان بن حکیم اودی را الآن در ذهنم نیست که همچین علی بن مغیرة را در ذهنم نیست که می‌شود توثیقش کرد یا نه. حالا متنش متن تازگی نداشت دیگر مراجعه نکردم.

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ لِيَ ابْنَةَ أَخٍ‏ يَتِيمَةً فَرُبَّمَا أُهْدِيَ لَهَا الشَّيْ‏ءُ فَآكُلُ مِنْهُ ثُمَّ أُطْعِمُهَا بَعْدَ ذَلِكَ الشَّيْ‏ءَ مِنْ مَالِي فَأَقُولُ يَا رَبِّ هَذَا بِهَذَا فَقَالَ علیه السلام لَا بَأْسَ.»

می‌گوید یک هدیۀ خوراکی چیزی برای خواهرزادۀ یتیم من می‌آورند، این «أُطْعِمُهَا بَعْدَ ذَلِكَ» ظاهرش این هست که مراد از اکل، اکل همین اصطلاحی است. اکل گاهی اوقات به معنای خوردن مال غیر.

حالا دیگر وقت گذشت اینها باشد فردا.

یک روایت دیگر هم هست من فقط آدرسش را بدهم من بعداً این را می‌خوانم. ذیل روایت عبد الرحمن بن حجاج، جلد ۲۲، حدیث ۳۲۵۴۹ هم این مضمون ازش استفاده می‌شود. اینها مؤیدات به یک معنا مؤید این است که در بعضی موارد می‌شود مال، یک نوع قرض برداشتن در بعضی صورت‌های دیگری هم وجود دارد که انسان بتواند از مال دیگری بخورد استفاده کند ولی به نیت این‌که بعداً پس بدهد و اینها. حالا این را هم بعداً می‌خوانیم و روایت‌های دیگر بحث را می‌خوانم تا ببینیم به کجا می‌انجامد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان